

فصلنامه علمی کاوش‌نامه

سال بیست و یکم، تابستان ۱۳۹۹، شماره ۴۵

صفحات ۶۸-۴۳

بررسی تطبیقی شخصیت ابراهیم ادهم در سه تذکره «طبقات الصوفیه، تذکره

الاولیاء و نفحات الأنس»*

(مقاله پژوهشی)

حکیمه دانشور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمد تقوی^۱

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر مریم صالحی نیا

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده:

طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (قرن پنجم) و تذکره‌الاولیاء عطار (قرن ششم) و نفحات‌الانس جامی (قرن نهم) از جمله تذکره‌های مدونی هستند که نویسندگان آنان در سه دوره متوالی، با هدفی مشترک که همانا تعلیم مبانی تصوف بود و البته مطابق با مشخصه‌های فکری متفاوت، به تبیین ابعاد شخصیت مشایخ و از جمله ابراهیم ادهم پرداختند. ابراهیم ادهم از صوفیان بزرگ قرن دوم بود که به دلیل نقش بسزای او در تحول مبانی زهد و گوشه‌گیری، مورد توجه تذکره‌نویسان قرار گرفته است.

در این پژوهش، ضمن نگاهی به آثار تاریخی و آثار صوفیان تا روزگار جامی به بررسی تطبیقی شخصیت این صوفی بزرگ در این سه اثر پرداخته‌ایم. حاصل این بررسی نشان می‌دهد در طبقات‌الصوفیه بعد صوفی‌گری ابراهیم ادهم محوریت دارد و انصاری چه بسا به سبب مبانی اعتقادی خود، بعضی از صوفیان را بر ابراهیم ادهم ترجیح داده است و او را صوفی زاهد و متوکل می‌داند. در تذکره‌الاولیاء، بعد انسانی ابراهیم ادهم برجسته شده و از او به عنوان فردی پویانده در مسیر انسانیت و آزاداندیش و مبارزی مردمی یاد شده است. در عین حال، جامی سعی می‌کند صرفاً ابراهیم ادهم را به صورت یک صوفی اخلاق مدار به تصویر بکشد.

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۱۰/۳۰

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱/۲۲

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: taghavi@ferdowsi.um.ac.ir

در این مقاله، به دلایل احتمالی این تصاویر متفاوت نیز اشاره شده است؛ از جمله اینکه خواجه عبدالله انصاری بیشتر تصوف و راه و رسم صوفیانه را مد نظر داشته و عطار نگاه هنری‌تر دارد و جامی روش استدلالی‌تر را می‌پسندد.

واژگان کلیدی: ابراهیم ادهم، طبقات‌الصوفیه، تذکرة‌الاولیاء، نفحات‌الانس، مشایخ صوفیه.

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

ادبیات عرفانی در شمار آثار برجسته ادب فارسی است. بخشی از گفتمان تصوف در قالب روایت به شرح حال مشایخ صوفی اختصاص یافته است. در واقع، نویسندگان این نوع آثار با برجسته‌کردن شخصیت و مقام معنوی مشایخ، درصدد تقویت مبانی متصوفه هستند. بنابراین، آنان «برای ملموس کردن آن فضا و ایجاد ارتباط و نزدیکی با شخصیت‌های آن، روایت آنان را داستان‌گونه کرده‌اند» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۳۵).

این روایت‌ها که در رساله قشیریه، شرح‌التعرف، کشف‌المحجوب و اللمع فی التصوف، به شکل پراکنده آورده شده، در طبقات‌الصوفیه انصاری و تذکرة‌الاولیاء عطار و نفحات‌الانس جامی به شکلی مدوّن و کامل‌تر نقل شده است؛ از این رو این آثار را می‌توان منعکس‌کننده ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی دوران خود به‌شمار آورد.

بررسی گزارش‌های این سه اثر در باره شخصیت‌های مشایخ می‌تواند تا حدی، روند تغییرات در رویکردهای صوفیانه را نشان دهد. یکی از این شخصیت‌ها ابراهیم ادهم است. داستان‌ها و روایات متعددی که در کتب تاریخی و صوفیه از ابراهیم ادهم دیده می‌شود، همگی بر این نکته تأکید می‌ورزند که این صوفی برجسته بلخی یکی از درخشان‌ترین چهره‌های تصوف مشرق زمین است که زندگی او در هاله‌ای از افسانه‌ها جای‌گرفته است و عده‌ای داستانی شبیه به زندگانی بودا برای او قائل شده‌اند و او را فرمانروای بلخ دانسته‌اند.

شایان ذکر است که با توجه به نگاه خاص سه نویسنده به تصوف و مشایخ و احوال و رفتار آنان و بویژه واقعی‌شمردن گزارش‌های مربوط به این بزرگان در این مقاله،

رویکرد روایت‌شناسانه اتخاذ نشده است و این داستان‌ها جزئی از زندگی واقعی بزرگان صوفیه و تاریخ این جریان فکری و ذوقی قلمداد شده‌اند. در این مقاله کوشیده‌ایم ابتدا با نگاهی به آثار تاریخی و مقامات صوفیان تا روزگار جامی و سپس بررسی تطبیقی گزارش تاریخی، وصفی و روایی شخصیت او در این سه اثر و با توجه به شکل و محتوای روایت هر نویسنده در وصف احوال این صوفی به بیان شباهت‌ها و تفاوت‌ها و دلایل آن اشاره کنیم.

۱-۲ پیشینه تحقیق

در دهه‌های اخیر، مقالات فراوانی در باره ابراهیم ادهم به نگارش درآمده است که برخی به تحلیل و مقایسه یک حکایت از او در آثار مختلف پرداخته‌اند، از جمله هاتفی مجومرد و دیگران در مقاله «یک حکایت و هفت روایت از توبه ابراهیم ادهم» (۱۳۹۶) چگونگی توبه او در هفت اثر از مستملی بخاری، ابوالقاسم قشیری، هجویری، انصاری، عطار، مولوی و کمال‌الدین حسین گازرگاهی مقایسه و ساختار روایی این روایات و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها به لحاظ میزان توجه به عناصر داستانی، بررسی شده است. غلامحسین زاده در مقاله «تحلیل شخصیت داستانی ابراهیم ادهم بر اساس مثنوی مولوی» (۱۳۸۶) حکایت ترک امارت ابراهیم ادهم و روایات گوناگون توبه او را به سه گروه اصلی "اشتر، رباط و صید" تقسیم کرده و سپس از روایت مولانا روایت جستن اشتر را برگزیده و با روایت عطار و شمس و سلطان ولد مقایسه کرده است. ابوالبشری و دیگران در مقاله «روایت‌ها و عناصر داستان زندگی ابراهیم ادهم و نسبت آن با باورها و آداب بودایی» (۱۳۹۰) روایت‌های شامی و خراسانی این داستان را با نمونه‌های مشابه آن در آداب و رسوم بودایی مقایسه کرده و نشان داده‌اند که راویان روایت خراسانی این داستان به سبب همجواری خراسان با هند و سرزمین‌های بودایی‌نشین، از سرگذشت بودا و باورهای بودایی، الگو گرفته‌اند.

مؤذنی و راغب در مقاله « توبه ابراهیم ادهم از منظر روایت‌شناسی » (۱۳۹۰) به بررسی حکایت کوتاه توبه ابراهیم ادهم از منظر روایت‌شناسی می‌پردازند که از چهار متن کشف-المحجوب، طبقات‌الصوفیه انصاری، رساله قشیریه و شرح تعرف انتخاب شده است این پژوهش در واقع نوعی بررسی سبک‌شناسی روایت محسوب می‌شود. در این جستارها توجه نویسندگان بیشتر به پرداخت‌های مختلف یک روایت از ابراهیم ادهم در آثار صوفیانه و مبتنی بر عناصر داستان بوده و تاکنون، پژوهشی با محتوای توجه به شباهت‌ها و تفاوت‌های شخصیت‌پردازی ابراهیم ادهم از منظر تذکره نویسانی مانند انصاری، عطار و جامی انجام نگرفته است.

۱-۳. ضرورت بحث

ابراهیم ادهم یکی از برترین نمونه‌های زهد و دنیاگریزی در دنیای تصوف است که احوال و افکار و بطورکلی، شخصیت او در نخستین مراحل شکل‌گیری تصوف در تحول مبانی و افکار صوفیه به سبب زهد، دنیاگریزی، تقوی و مجاهدات‌های او دارای اهمیت بسیار است. از این جهت وی برجسته‌ترین نماینده این جریان بود و پیش از او حسن بصری و سفیان ثوری و بعد از او کسانی چون شقیق بلخی و رابعه عدویه در ظهور و تکامل آن سهم اساسی داشتند. «مقدمات و مراحل اولیه بسیاری از اصول نظری و قواعد اخلاق عملی عرفان اسلامی را که از سده سوم و چهارم، به عنوان مبانی شرایط سیر و سلوک و منازل و مراحل طریقت شناخته شده در اعمال و اقوال منسوب به او می‌توان دید» (مجتبایی، ۱۳۷۴: ج ۲، ۴۰۶).

درباره گسستن او از زندگی شاهانه و پیوستنش به جرگه صوفیان و ترک خانه و خانواده و سخنان و رفتار او، مطالب فراوانی در کتب تاریخی و صوفیه از جمله در طبقات‌الصوفیه و تذکره‌الاولیاء و نفحات‌الانس به چشم می‌خورد. باید توجه داشت که اغراض کلی نویسندگان سه تذکره از نگارش این آثار تا حدی یکسان است، اما با توجه به تغییر احوال دوران و شرایط فکری و فرهنگی، توصیفات و

گزینش‌های آنان از برش‌های زندگی این بزرگان گاهی متفاوت است. مثلاً جامی چندان اظهارنظر یا داوری در شرح احوال مشایخ نمی‌کند و تعبیرش عادی‌تر است چون به مبانی نظری و استدلالی آشناتر از دو دیگر است. شیوه گزارش و انتخاب بخش‌های زندگی مشایخ و از جمله ابراهیم ادهم نیز با توجه به اهداف جزئی‌تر نویسندگان و ضرورت‌های زمان متغیر شده است؛ برای مثال، خواجه عبدالله انصاری طبقات‌الصوفیه را برای ارشاد و تعلیم مریدان و شاگردانش بیان می‌کرد و قصد تألیف کتاب را نداشته و این مطلب تأثیر بسزایی در ساختار کلی اثر وی گذاشته است یا به سبب صبغه مذهبی داشتن (تأکید بر مذهب حنبلی)، روش کار خود را بر نقد و تحلیل و تفسیر قراردادده است.

بنابراین، سه اثر فوق در عین برخورداری از اشتراک در هدف و محتوا و شکل بیان هریک به گونه‌ای متفاوت به تبیین شخصیت او پرداخته‌اند که در این مقاله این موضوع را بررسی می‌کنیم.

۲- ابراهیم ادهم از منظر آثار تاریخی

از زمان و سال تولد ابراهیم ادهم اطلاع دقیق وجود ندارد. اما از خلال نوشته‌های کتب مختلف و خصوصاً تاریخی، چنین برمی‌آید که وی متولد آغاز قرن دوم و یا در سال‌های پایانی قرن اول هجری قمری است (ذهبی، ۱۴۱۴، ج ۷: ۳۸۸). ابراهیم ادهم، مدتی در دیار شام و دمشق (ابن کثیر، ۱۴۲۸، ج ۱۰: ۳۸۷) و بعد از آن، در کوفه (ابن خلکان، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۴) ساکن شد. درباره خروج وی از بلخ، اقوال متعددی ذکر شده، گروهی خروج ابراهیم را متأثر از حالت روحی و درونی وی می‌دانند.

«روزی به قصد شکار خارج شد که در راه، ندایی را شنید که خطاب به او می‌گفت: «آیا برای همین کار خلق و مامور گشته‌ای؟» از اسب، پایین آمد و گفت: «دست از این کار کشیدم» (ابن کثیر، ۱۴۲۸، ج ۱۰: ۳۸۷). برخی علت گریز وی از بلخ را فرار از ترس

ابومسلم خراسانی دانسته‌اند (ذهبی، بی تا، ج ۱۰: ۲۶). در باره راه گذران زندگی وی نیز اشاره شده است که وی از طریق باغبانی و کارگری، امرار معاش می‌کرد (همان: ۳۸۷).

ابراهیم ادهم مدتی در نیشابور در غاری عمر خود را در تنهایی سپری کرد و نیز مدت مدیدی در مکه ساکن بود و در آنجا با سفیان ثوری مصاحبت داشت و قسمتی از عمر خود را نیز در شام گذراند و در آنجا با فضیل بن عیاض مجالست داشت (ابن کثیر، ۱۴۲۸، ج ۱۰: ۳۸۸). همچنین، گفته‌اند که مدتی را در بیت‌المقدس ساکن بود. عده‌ای معتقدند که وی تا درجه اجتهاد، کسب علم نیز کرد (ابن عماد، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۲۸۳).

از جمله شاگردان سرشناس ابراهیم، می‌توان به افرادی همچون: سفیان ثوری، شقیق بلخی، سهل هاشم و جمع کثیری دیگر اشاره کرد (ابن نجار البغدادی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۲۱/ ابن عساکر، ۱۴۲۱، ج ۶: ۲۵۴). همچنین، صفدی در باب مجاهدت‌های وی نوشت که او در نبرد با روم شرکت داشت (الصفدی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۲۱۰).

در مورد برخی از کرامات ابراهیم آمده است که «از او پرسیدند: «کرامت به انسان مؤمن تا چه حد می‌تواند برسد؟» گفت: «تا آنجا که به کوه بگوید، حرکت کن، حرکت کند» ناگاه کوه حرکت کرد. گفت: منظورم تو نبودی» (الذهبی، بی تا، ج ۱۰: ۳۰).

بنابر قول مشهور، ابراهیم در سال ۱۶۱ ه. ق در سوقین فوت کرد (ابن نجار البغدادی، ۱۴۲۵، ج ۱: ۲۱/ الصفدی، ۱۴۲۰، ج ۵: ۲۱۱) اما گروهی معتقدند که وی در سال ۱۶۲ ه. ق وفات نمود (ابن عساکر، ۱۴۲۱، ج ۶: ۳۰۲؛ الذهبی، ۱۴۱۴، ج ۷: ۳۹۶). ابن کثیر و ابن عماد نیز این نظر را تأیید می‌کنند (ابن کثیر، ۱۴۲۸، ج ۱۰: ۳۹۸/ ابن عماد، ۱۹۹۸، ج ۲: ۲۸۲).

ابن خلکان، برخلاف دو نظر فوق، معتقد بود که ابراهیم در سال ۱۴۰ ه. ق درگذشت (ابن خلکان، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۴). ابن بطوطه نیز در سفرنامه‌اش می‌نویسد که بر سر خاک ابراهیم زاویه‌ای نیکو ساخته‌اند که برکه آبی دارد و در این زاویه به صادر و وارد طعام می‌دهند (ابن بطوطه، ۱۳۷۰ش، ج ۱: ۱۱۷).

۳- ابراهیم ادهم در آثار صوفیه

در آثار صوفیان، آمده است که «ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور (رض) یگانه زمانه بود و اندر عصر خود سید اقران و شاهنشاه مردان» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۸). او اهل بلخ و از ملوک و توانگران خراسان بود (ابونعیم، بی تا، ج ۷: ۳۶۸/ السلمی، ۱۴۲۴: ۳۵/ قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵).

در کشف‌المحجوب، آمده است: «فضیل عیاض و سفیان ثوری را بیافت و با ایشان صحبت گرفت و در همه عمر بجز کسب دست خود، نخورد. وی را معاملات ظاهر است و کرامات مشهور و در حقایق تصوف، کلمات بدیع و لطائف نفیس دارد.» جنید گوید: «مفاتیح‌العلوم و کلید علم‌های این طریقت ابراهیم بود و با سفیان ثوری صحبت کرد» (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۹).

از ملاقات او با حضرت خضر نیز روایات فراوانی در آثار صوفیه آمده است، مانند: «از کسب دست خویش از پالیزوانی و آنچه بدین ماند، خوردی. مردی را دید اندر بادیه و نام مهین حق به او پیاموخت و بدان خدای را بخواند و خضر (ع) را دید، گفت: «برادر من، داوود، تو را نام مهین پیاموخت» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵). مرید خضر (ع) بود و بسیار از قدمای مشایخ را دریافته بود و با امام اعظم، ابو حنیفه، اختلاط داشت و علم از وی آموخت (هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۸).

علت توبه ابراهیم با تفاوت‌هایی در آثار صوفیانه ذکر شده است از جمله، در باب سبب توبه او دو قول است: یک گروه چنین گویند که به شکار رفته بود، به دنبال صیدی تاخت. آن صید روی برگرداند و گفت: «ما لهذا خُلِقْتَ یا ابراهیم؟» یعنی: از برای این آفریده شده‌ای ای ابراهیم؟ فرعی به وی درآمد و بازگشت. اسب با او همین سخن گفت و ... (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۲/ هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۸/ سلمی، ۱۴۲۴: ۳۷).

قشیری می‌نویسد که «روزی ابراهیم برای شکار بیرون آمد، روباهی برانگیخت یا خرگوشی و بر اثر آن، همی‌شد. هانفی آواز داد، که تو را از بهر این آفریده‌اند یا تو را بدین، فرموده‌اند، [پس دگرباره آواز داد از قریوس زین که واللّه تو را جز از بهر این

نیافریده‌اند و بدین [نفرموده‌اند. از اسب، فرود آمد و شبانی را دید از آن پدرش. جبّه شبان فراستد، جبّه، پشمین بود و پوشید و سلاحی که داشت به وی داد و اندر بادیه شد و به مکه رفت] (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵).

گروهی گفته‌اند: برابر سرای او، دکانی بود و او بر آن دکان نشسته بود. مردی پیامد سری پوشیده و عمامه‌ای بسته و مهاری بر سر درپیچیده. خواست که به سرای رود. گفتند: «کجا می‌روی؟» گفت: «به رباط می‌روم.» گفتند: «این رباط نیست.» گفت: «چیست؟» گفتند: «سرای ابراهیم ادهم است.» گفت: «این سرا ابراهیم از که یافت؟» گفتند: از پدر. گفت: «پدرش از که یافت؟» گفتند: «از پدرش.» گفت: «رباط این باشد که یکی بیاید و یکی برود.» بازگشت. ابراهیم آن سخن بشنید و در دل او کار کرد. بر پی او به تگ برفت؛ او را درنیافت. چون به دروازه شهر بیرون شد، آواز داد که به حق معبودت، بایست، بیستاد. گفت: «تو کیستی و به چه کارآمدی؟» گفت: «من خضرم، پیامدهام تا تو را به درگاه خدا برم...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۲).

ابراهیم ادهم با وجود تنگدستی، همیشه اهل سخاوت بود. اوزاعی، فقیه و محدث نامدار آن عصر، گفت: «در میان قاریان قرآن شخصی با فضیلت‌تر و بزرگوarter از ابراهیم ادهم نبود زیرا وی سخاوتمندترین فرد بود.» (ابونعیم، بی‌تا، ج ۷: ۳۸۲). همچنین، بخشش تمامی دارایی‌اش که از جانب پدر برایش به ارث رسیده بود، می‌تواند دلیل دیگری بر این مدعا باشد (ابن الجوزی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۳۸۷).

ابونعیم می‌نویسد: «ابراهیم ادهم با احمد معیوف، به جنگ کفار می‌رفت. در یکی از این جنگ‌ها، در جزیره درگذشت و به صور حمل شد و در آنجا مدفون گردید - در محلی که آن را مدقله گویند» (ابونعیم، بی‌تا، ج ۸: ۹) اما سلمی و قشیری معتقدند که با سفیان ثوری و فضیل به شام رفت و آنجا درگذشت (سلمی، ۱۴۲۴: ۳۵ / قشیری، ۱۳۷۴: ۲۵).

۴- گزارش‌های تاریخی مربوط به ابراهیم ادهم در روایت‌های انصاری، عطار و جامی

خواجه عبدالله انصاری برای مستند کردن شرح حال ابراهیم ادهم بیست گزارش تاریخی را نقل می‌کند و می‌نویسد: «کنیت او ابواسحاق و نسبت او ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور البلخی العجلی. از اهل بلخ است از ابنای ملوک. امیرزاده بود، به مکه رفت آنجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و بویوسف غسولی صحبت داشت و به شام رفت. آنجا کسب می‌کرد در طلب حلال؛ ناطوربانی می‌کرد و به شام برفت» او سپس، با تردید و احتیاط در مورد سال وفات او می‌گوید: «مات ابراهیم بن ادهم فی سنه احدى أو اثنی و ستین و مائه و یقال فی سنه ست و ستین و هذا اکثر»، یعنی ابراهیم ادهم در سال ۱۶۱ یا ۱۶۲ه.ق از دنیا رفت و گفته می‌شود در سال ۱۶۶ ه. ق و این گفته مشهورتر است (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۸).

او در ادامه درس خود، به شرح حال عرفای دیگری می‌پردازد: «مات الشافعی فی سنه اربع و مائتین» (همان) و یا «اما حذیفه بن قتاده المرعشی من قدماء مشایخ الشام، ... مات سنه سبع و مائتین» (انصاری، ۱۳۶۳: ۷۲) و از بویوسف غسولی نام می‌برد چون او نیز مانند ابراهیم ادهم، امیر بود و می‌نویسد: «مات بویوسف الغسولی و هو من الزهاد، معروف به طرسوسی، سنه اربعین و مائه من اصحاب ابراهیم بن ادهم، رضی الله عنهم اجمعین. از اهل حدیث بود، امیر بود در خورد روزگار خویش» (همان).

عطار گزارش شرح حال ابراهیم ادهم را در چهار جمله و به شکلی موجز و کلی و بدون داشتن ارزش تاریخی آورده: «بسی مشایخ را دیده بود. با امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله علیه - صحبت داشته و او پادشاه بلخ بود. ابتدای حال او آن بود در وقت پادشاهی که عالمی زیر فرمان داشت، ...» (عطار، ۱۳۹۳: ۸۷)

عطار علت فرار ابراهیم از وطن را این‌گونه بیان می‌کند: «گفتند: چرا از خراسان بگریختی؟ گفت: «آنجا بسی پرسیدند که دوشت چون بود و امروز را چگونه‌ای؟» (همان

(۹۴:). او برخلاف طبقات‌الصوفیه و نفحات‌الأنس، می‌گوید که ابراهیم ادهم در اواخر عمر ناپدید شد و در سرزمین شام یا به احتمالی در بغداد از دنیا رفت (همان: ۱۰۹).

جامی به تقلید از طبقات‌الصوفیه درباره ابراهیم ادهم نوشته که «از طبقه اولی است. کنیت او ابو اسحاق ...» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۷) او با صرف نظر از برخی از استنادات تاریخی که در طبقات بیان شده است، دوازده گزارش تاریخی ارائه می‌دهد. جامی همچنین شرح حال دیگر مشایخ را که ضمن شرح حال ابراهیم ادهم در آثار پیشین آمده حذف می‌کند. آنچه نویسندگان در گزارش‌های تاریخی سه اثر بر آن اتفاق نظر دارند این است که ابراهیم ادهم دارای فرمانروایی باشکوه و جلال بود و بر بلخ حکومت می‌کرد.

در طبقات‌الصوفیه، آموزشی بودن مطالب، سبب گردیده تا انصاری شرح حال ابراهیم را در جهت تعلیم مبانی و اصول تصوف به‌کارگیرد و برای اثبات و تأیید مطالب خود در پی مستندسازی است و بنابراین، شرح حال دیگر صوفیان را به این گزارش‌ها می‌افزاید. گزارش‌های تاریخی انصاری با جملاتی کوتاه، موجز و بدون توجه به شرح و تفصیل زندگی ابراهیم ادهم نقل می‌شوند. او سپس، به بیان شرح زندگی یوسف غسولی می‌پردازد که ظاهراً او نیز امیر بوده و روزگاری مشابه با ابراهیم داشته است (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۳). انصاری از ابراهیم ادهم اطلاعات تاریخی کافی ارائه می‌دهد، اما در مقام مقایسه، گزارش تاریخی جامی از دو کتاب دیگر بیشتر است.

از تذکرة الاولیاء اطلاعات تاریخی چندانی در باب ابراهیم ادهم، به دست نمی‌آید، اما از فحوای روایات او، می‌توان به اطلاعاتی دست یافت که در برخی آثار عرفانی و تاریخی هم قابل استناد است - مانند روایت «هم‌صحبتی ابراهیم با ابوحنیفه».

«یک روز به نزدیک امام اعظم درآمد. اصحاب او را به چشم حقارت، نگریستند. ابوحنیفه - رَحِمَهُ اللهُ - گفت: «سیدنا ابراهیم ادهم». گفتند: «او این سیادت به چه یافت؟» گفت: «بدان که دایم، به خداوند - تعالی - مشغول بود و ما به کارهای دیگر» (عطّار، ۱۳۹۳: ۸۷).

جامی در این باب، بدون در نظر گرفتن توضیحات و گزارش‌های تاریخی دیگر صوفیان با بیطرفی و بدون هرگونه ابراز نظر صرفاً به بازنویسی از گزارش انصاری پرداخته است.

۵- توصیف شخصیت ابراهیم ادهم در روایت‌های انصاری، عطار و جامی

یکی از راه‌های ترسیم شخصیت بهره‌گیری از شیوه توصیف شامل نسبت‌دادن صفت و قید و جمله خبری است که از کنار هم گذاشتن این صفات می‌توانیم به ویژگی‌های درونی و برونی شخصیت پی ببریم.

انصاری از میان این شیوه‌ها، به ذکر دو جمله اکتفا کرده است و به سه ویژگی او که از اصول اولیه تصوف است، یعنی زهد، ورع و توکل، اشاره می‌کند: و یک مورد را بدان، می‌افزاید: «دست در طریقت نیکو زد، زهد و ورع و توکل و سیاحت (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۸).

عطار در گزارش خود، با ارائه عباراتی مسجع و با استفاده از صفت، استعاره و جمله، و با ارائه سیزده ویژگی از ابراهیم تصویری زنده و پویا از او نشان می‌دهد و می‌نویسد: "آن سلطان دنیا و دین"، "آن سیمرخ قاف یقین"، "آن گنجینه اسرار دولت" "متقی وقت بود و صدیق روزگار" (عطار، ۱۳۹۳: ۸۷).

جامی در این بخش نیز مانند بخش تاریخی به تقلید از طبقات، سخن می‌گوید اما صرفاً به یک جمله، بسنده می‌کند.

«دست در طریقت نیکو زد» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۷) و از بیان ویژگی‌های "زهد و ورع و توکل و سیاحت" که خواجه عبدالله انصاری در طبقات برای ابراهیم ادهم ذکر کرده است، خودداری می‌کند.

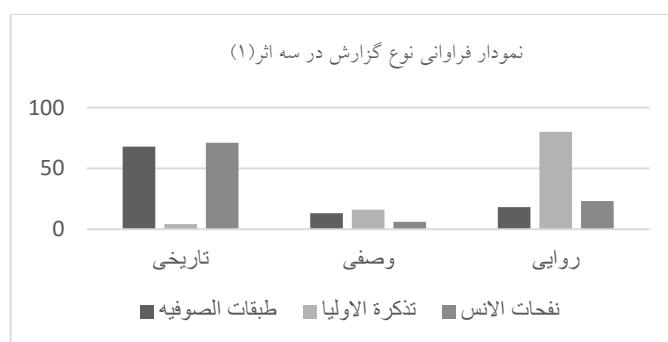
القاب ابراهیم:

عناوین و القاب در داستان‌های صوفیه بخشی از ویژگی‌های شخصیت او را نشان می‌دهد. در طبقات الصوفیه: عنوان یا لقب خاصی به ابراهیم ادهم داده نشده است.

عطار القابی ویژه، نظیر "سلطان"، "شاه" و "شیخ عالم" (عطار، ۱۳۹۳: ۸۷). به ابراهیم ادهم داده است که با کرامات و ماجرای زندگی و شخصیت ابراهیم ادهم هم‌خوانی دارد و اینها البته القاب ادیبانه هستند (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۷۴) و در آثار قبل از عطار نیز مشابه آنها دیده شده است مانند: "امیر امرا" در کشف‌المحجوب (هجوی، ۱۳۷۵: ۱۲۸).

در نفحات‌الانس، لقبی برای ابراهیم ادهم بیان نشده است.

همان‌طور که در نمودار (۱) نشان داده شده، گزارش تاریخی در *نفحات‌الانس* و بعد در طبقات‌الصوفیه دارای فراوانی بیشتری است. جامی و انصاری بیشتر در پی مستندسازی ویژگی‌های شخصیتی مشایخ هستند اما تأکید عطار بیشتر بر ارائه گزارش وصفی و گزارش روایی است.



۶- گزارش روایی و داستانی از رفتار و احوال ابراهیم ادهم در سه اثر

یکی از شیوه‌های ترسیم شخصیت، توصیف غیرمستقیم و در قالب روایت است. این شیوه روایی در روایت‌های مشایخ شامل: الف) بیان تجربه عرفانی، ب) بیان کرامت، ج) بیان تعالیم از طریق کنش و د) بیان تعالیم از طریق گفتگوی است که تنها عطار برای ترسیم شخصیت ابراهیم هر چهار شیوه را به‌کار گرفته است.

در طبقات‌الصوفیه پنج روایت از ابراهیم ادهم شامل: یک تجربه عرفانی، یک کرامت، یک روایت بیان تعالیم از طریق کنش و دو روایت در قالب گفتگو وجود دارد.

در تذکره الاولیاء هفتادونه روایت شامل: هشت تجربه عرفانی، سی‌وسه کرامت، بیست‌ویک روایت بیان تعالیم از طریق کنش و هفده روایت در قالب گفتگو دیده می‌شود. جامی در نفحات خویش چهار روایت - شامل: یک کرامت، یک روایت بیان تعالیم از طریق کنش و دو روایت در بیان تعالیم قالب گفتگو - آورده است.

۶-۱ بیان تجربه عرفانی

در این‌گونه روایت‌ها معمولاً حادثه‌ای در خواب و در بیداری و از زبان صوفی (اول شخص) و در قالب تجربه عرفانی بیان می‌شود. این تجربیات اغلب، درونی است و از آنجا که صوفی خود این روایت را مطرح می‌نماید، به مخاطب نزدیک‌تر و عینی‌تر و دارای تأثیر بیشتری است.

طبقات الصوفیه: انصاری تجربه عرفانی را از ابراهیم ادهم بیان نمی‌کند، بلکه ذیل روایت ابراهیم ادهم با علی بکار و حذیفه مرعشی و سلم خواص (انصاری، ۱۳۶۳: ۷۰) روایت خواب حذیفه مرعشی را نقل می‌کند و علی بکار را در نزد علما از این دو و بخصوص ابراهیم ادهم برتر می‌داند؛ یعنی به نحوی ابراهیم و حذیفه را در یک درجه قرار می‌دهد.

«شیخ الاسلام گفت که: «از این چهار، ابراهیم ادهم و حذیفه کم است که علی بکار به نزدیک علما، مه است از ابراهیم ادهم.»» (همان).

«شیخ الاسلام گفت که حذیفه مرعشی گوید: «من هر روز بر خدای می‌دادم که مرا زود ببر، یعنی از دنیا. در خواب مرا گفتند: حذیفه، آن چنان که تویی، ار ما دیدن تو دوست نمی‌داریم، دیرستی تا ترا ببریم.»» (همان).

تذکره الاولیاء: عطار هشت تجربه عرفانی را از زبان ابراهیم ادهم نقل می‌کند. روایت خوشه‌چینی ابراهیم ادهم با درون‌مایه ملامت‌خواهی یکی از آنهاست.

«نقل است که گفت: «وقتی به خوشه‌چینی رفتم هر بار که دامن از

خوشه، پر کردم، مرا بزدندی و بستاندندی تا چهل بار چنین کردند. بار

چهل‌ویکم چنین نکردند. آوازی شنیدم که این چهل بار در مقابله آن چهل سپر زرین است که در پیش تو می‌بردند» (عطار، ۱۳۹۳: ۱۰۵).

در روایت دیگری نیز با درون‌مایه ملامت‌خواهی همراه است که سه روایت را در یک روایت جمع می‌کند و می‌نویسد: «مسجد را سه پایگاه بود. سرم بر هر پایه که افتاد بشکستی و خون روان گشتی؛ آنجا نیز نفس خود را به مراد دیدم و شاد گشتم و چون مرا بر این سه پایگاه بینداختند، سرم بشکست و در هر پایه، سر اقلیمی بر من مکشوف شد با خود می‌گفتم: «کاشکی پایه‌ها زیادت بودی!»» (همان: ۱۰۰).

نفحات الانس: در این اثر، در باره تجارب عرفانی ابراهیم ادهم چیزی دیده نمی‌شود.

۶-۲ کرامت

بیان کرامات یکی از راه‌های برجسته‌سازی شخصیت مشایخ است. روایت کراماتی که از قرن دوم هجری، وارد ادبیات صوفیانه گردید به سبب تاثیرات مثبت و گاه منفی که در روند حرکت مکتب تصوف داشته، همواره مورد توجه تذکره‌نویسان بوده است. عطار در تذکرةالاولیاء می‌نویسد: «هرکه مجاهده کند با نفس برای نفس، برسد به کرامات و هرکه مجاهده کند با نفس برای خداوند برسد به خداوند» (همان: ۱۵).

طبقات الصوفیه: از پنج روایت طبقات در باره ابراهیم ادهم یک روایت از نوع کرامت است: «در نوجوانی توبه کرده. وقتی، به صید بیرون رفته بود؛ هاتفی وی را آواز داد. گفت: «ابراهیم، نه بهر این کار آفریدند تو را. وی را از غفلت، یقظت پدید آمد و دست در طریقت نیکو زد» (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۸).

برخلاف دیگر آثار تاریخی و صوفیانه (ابن کثیر، ۱۴۲۸، ج ۱۰: ۳۸۷ / مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۰۲ / هجویری، ۱۳۷۵: ۱۲۸ / سلمی، ۱۴۲۴: ۳۷) این روایت بدون مقدمه و پردازش بیان شده است. در واقع انصاری بدون فراهم آوردن زمینه و در کمال ایجاز، ماجرای تحول ابراهیم ادهم را نقل می‌کند که ممکن است از اهمیت این اتفاق در ذهن خواننده بکاهد.

تذکره الاولیاء: عطار سی‌وسه روایت از هفتادونه روایت خود را به روایات کرامتی ابراهیم اختصاص داده است. روایاتی که میدان تقابل عناصر واقعی تاریخی و تجربیات عرفانی و آمیزه‌ای از هنرمندی زیبای عطار با ابزار روایت است. روایاتی که با توصیف زیبا و جزئی باورپذیر می‌شوند. بهره‌گیری از فضاسازی مناسب و تحرک و پویایی قوی در کنش شخصیت‌ها و ارائه چند کرامت در یک روایت و گفتگوهای تاثیرگذار شخصیت‌ها نشان از صداقت و اعتماد راسخ عطار به ابراهیم ادهم و بزرگی شخصیت او در نگاه عطار است، روایت "توبه ابراهیم ادهم" (عطار، ۱۳۹۳: ۸۷-۸۸) و روایت "ابراهیم ادهم و پسرش" (همان: ۹۳-۹۲-۹۱) از این‌گونه روایات است.

به‌کارگیری استعاره در برخی از روایات عطار، ذهن مخاطبان آشنای با معارف عرفانی را اقناع می‌سازد مانند داستان "ابراهیم ادهم و آینه" (عطار، ۱۳۹۳: ۹۴).

«روزی بر تخت نشسته بودم. آینه‌ای در پیش من داشتند. در آن آینه، نگاه کردم، منزل خود گور دیدم». (همان: ۹۴) و همچنین روایت ابراهیم ادهم و سنگ" (همان: ۹۵) بیانگر هدایت‌گری پدیده‌های جهان برای هدایت انسان است که در این روایت، با اعجاز قلم عطار و در قالب استعاره سنگ نمایش خارق‌العاده‌ای را از این صاحب سخن چیره دست بر جا می‌گذارد.

«گفت: «سنگی دیدم در راهی افکنده و بر آن سنگ نبشته: اَقْلَبُ و اِقْرَأْ؛ یعنی برگردان و بخوان گفت: برگردانیدم. نوشته بود که چون تو عمل نکنی به آنچه دانی، چگونه می‌طلبی آنچه ندانی؟»» (همان: ۹۵).

شاید بتوان گفت که بالاترین خصوصیات آثار منظوم و منثور عطار آن است که برای هدایت و راهنمایی جامعه گفته شده است (فروزانفر، ۱۳۸۹: ۶۹) و این ویژگی را می‌توان در تمام روایت ابراهیم ادهم، براحتی دریافت.

فراوانی روایات کرامتی در این باب، باعث گردیده که عطار برای ترسیم شخصیتی بی‌بدیل از ابراهیم از کرامات متعددی مانند تصرف در طبیعت در "روایت" ابراهیم ادهم

و نایینا" (عطار، ۱۳۹۳: ۸۹) و یا ارتباط با پیامبران در روایت "دیدار ابراهیم ادهم و حضرت خضر و حضرت الیاس" (همان: ۹۰) استفاده نماید.

زندگی‌نامه‌های اولیای صوفیه سرشار است از خوارق عادات. این امور غیرعادی و از جهاتی نامعقول «در بین کتاب‌ها چندان تکرار می‌شوند که اندک اندک نامعقول بودن آن‌ها به صورتی نامرئی درمی‌آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۹). در این روایت، موضوع کثرت کرامات محل تأمل است، چراکه تنوع کرامات دیده نمی‌شود، بلکه یک کرامت در چندین قصه مشترک است مانند داستان "ابراهیم در کشتی" (عطار، ۱۳۹۳: ۱۰۷) و روایت دیگر و با اندکی تغییر "ابراهیم در کشتی" (همان: ۱۰۸) اما تأمل در درون‌مایه این داستان‌ها عمق کرامات را بازگو می‌کند.

نفحات الانس: جامی از چهار روایت فقط روایت "توبه ابراهیم ادهم" را به نقل کرامت ابراهیم اختصاص می‌دهد که آن هم بازنویسی از روایت انصاری است. با این تفاوت که انصاری برای ربط‌دادن و تبیین مبانی تصوف مطابق با شریعت از واژه‌هایی مانند "غفلت و یقظه" استفاده می‌کند که هم در قرآن کریم (سبا، ۴۶) و هم در متون عرفانی کاربرد زیادی دارد، اما جامی تأکیدی بر این امر ندارد و واژه "آگاهی" را به‌کار می‌برد که واژه‌ای نسبی و اخلاقی است. او روایت حذیفه مرعشی را از روایات خود حذف می‌کند.

«در جوانی توبه کرد. وقتی به صید بیرون رفته بود، هاتفی آواز داد که: «ابراهیم! نه برای این کار آفریده‌اند تو را.» وی را آگاهی پدید آمد. دست در طریقت نیکو زد» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۷).

۶-۳- بیان تعالیم از طریق کنش:

طبقات الصوفیه: در روایات عرفانی گاهی شخصیت در حین عمل معرفی می‌شود. تنها روایت کنش در طبقات الصوفیه، داستان «ابراهیم ادهم، علی بگار، حذیفه مرعشی و سلم خواص» است که با یکدیگر عهد کرده بودند که هیچ چیز نخورند مگر از حلال. چون از

یافتن حلال بی‌شبهت درماندند، به اندک خوردن روی آوردند. گفتند: «چندان خوریم که از آن به سر نشود» (انصاری، ۱۳۶۳: ۷۰). این روایت برپایه دو کنش اصلی بیعت کردن و نخوردن مال حرام و کم خوردن پی‌ریزی شده است.

تذکره الاولیاء: بیست‌ویک روایت تعالیم مبانی از طریق کنش در تذکره الاولیاء وجود دارد. این روایات از طرحی منسجم برخوردار هستند که پیام داستان را مطرح می‌نمایند. در روایت کوتاه "ابراهیم و آب چاه زمزم" کنش‌ها بسیار تأثیرگذار و عمیق و نمایشی است. در این روایت، گرچه ابراهیم ادهم تنها شخصیت این داستان است؛ اما هنرنمایی عطار و یکدستی و انسجام کنش او انتقال دهنده مفاهیم بسیاری است. «نقل است که چندین حج پیاده بکرد. از چاه زمزم آب برنکشید، زیرا که دلو آن را از مال سلطان خریده بودند» (عطار، ۱۳۹۳: ۹۸).

همچنین، در روایت زیر، عطار با ذکر جمله «یک ساعت از گریستن بازناستانان» تصویری دقیق از ریاضت و زهد ابراهیم ادهم را به تصویر می‌کشد.

«نقل است که در رمضان، بیرون آمدی و گیاه درودی و آنچه دادندی به درویشان دادی و شب و روز نماز کردی و هیچ نخفتی. گفتند: چرا خواب با چشم تو آشنا نشود؟ گفت: زیرا که یک ساعت از گریستن نمی‌آسایم، چون بدین صفت باشم، خواب را با چشم چگونه آشنایی باشد؟». (همان: ۹۷).

مقایسه این روایت با تنها روایت از نوع کنش در دو اثر یعنی در روایت "ابراهیم ادهم و علی بکار" (انصاری، ۱۳۶۳: ۷۰) (جامی، ۱۳۹۴: ۳۸) شخصیت پویا و سازنده ابراهیم ادهم را در این اثر بدرستی نشان می‌دهد.

نفحات الأنس: جامی این روایت را بدون تغییر از زبان هروی به زبان معیار عصر خود بازنویسی کرده است.

۶-۴ بیان تعالیم از طریق گفتگو:

در داستان‌های عرفا گفتگو جزوی از روایت است که برای بسط و نشر مفاهیم عرفانی در قالب «پند و اندرزی که وقتی به منطق مکالمه درمی‌آید به داستانی تأثیرگذار تبدیل می‌شود» (رضوانیان، ۱۳۸۹: ۲۲۷) شکل می‌گیرد.

طبقات الصوفیه: انصاری در دو روایت، روایت ابراهیم ادهم و مرد همراه او (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۹) که با درون‌مایهٔ عیب‌پوشی بیان شده است و روایت «عثمان عماره و ابراهیم» در قالب گفتگو، مبانی تصوف را بیان می‌کند.

در روایت «عثمان عماره و ابراهیم» سرگذشت جمعی از صوفیان از جمله ابراهیم ادهم را ذکر می‌کند که در زمین حجر بودند و مریدی جوان باورها و اعمال و اعتقادات خویش را به صوفیان عرضه می‌کرد و و از آنها مسیر رسیدن به منطقی درست از تصوف را می‌طلبید، اما صوفیان این‌گونه با او برخورد می‌کنند، «از ما کس چیزی نگفتند و جواب وی باز ندادند و در سخن خویش رفتند. آخر، یکی از یاران ما را دل بران نیاز وی بسوخت و گفت: «ایشان در نگریستن نظاره و تیزبینی می‌کوشند.»» (همان: ۶۹) در واقع، انصاری با نگاهی اعتراضی، نوصوفیان زمان خویش را به باد انتقاد می‌گیرد و با این جملات، به واکاوی عقاید آنها می‌پردازد و این افکار و عقاید را به معرض نمایش می‌گذارد.

تذکره الاولیاء: عطّار هفده روایت در قالب گفتگو را برای نمایش شخصیت ابراهیم ادهم ذکر کرده است. او در این گفتگوها علاوه بر معرفی شخصیت ابراهیم ادهم در برخی از روایات به صورت مستقیم به پند و اندرز می‌پردازد مانند: «روایت ابراهیم و مرد عامی» (عطّار، ۱۳۹۳: ۱۰۳) که ابراهیم در جواب مردی که به خود ظلم کرده و خواهان پند و اندرز بود، شش خصلت را به او یادآوری می‌کند.

داستان‌های فراوان از زندگی ابراهیم عطّار در تذکره با درون‌مایه‌های متفاوت و شخصیت‌های فراگیر در جامعه از او شخصیتی چند بعدی، وارسته و دنیا‌گریز به تصویر می‌کشد که آزادگی و وارستگی و خدا ترسیش او را وامی‌دارد که راه ملامت و ریاضت

در پیش گیرد، روایاتی مانند «روایت زندگی ابراهیم در غارهای نیشابور» (همان: ۸۹) و یا «روایت چهارده سال عبادت او در راه مکه» (همان: ۹۱) و این مرام و مسلک ابتدای مسیری شد که بعدها صوفیان و ملامتیان در پیش گرفتند. تصوف این عهد دنباله زندگی و مسلک همان زهاد قرون اول اسلام است البته، به شکل مبالغه‌آمیزتر آن (غنی: ۱۳۹۳: ۳۹).

در بعد اخلاقی، یکی از زیباترین روایت‌ها روایت «سهل بن ابراهیم و ابراهیم ادهم» است. (عطار، ۱۳۹۳: ۹۸) سهل در سفر به همراه ابراهیم بیمار می‌شود. ابراهیم آنچه دارد خرج سهل می‌کند و در مقابل تقاضای سهل، خر خود را می‌فروشد و تقاضای سهل را برآورده می‌کند بعد از صحت سهل، سراغ خر را از ابراهیم می‌گیرد و می‌گوید: «من ضعیفم برچه سوار شوم؟» ابراهیم سه منزل او را برگردن می‌نهد و می‌برد (همان).

در بعد سیاسی، وجود شش روایت با موضوع جهت‌گیری ابراهیم ادهم در برابر حاکمان آن روزگار است. روایاتی که گرچه در قالب گفتگو بیان می‌شوند اما بشدت کوبنده و نافذ است و نشان از هنرمندی عطار در به تصویر کشیدن این بعد از شخصیت ابراهیم ادهم دارد.

«نقل است که روزی جماعتی از مشایخ نشسته بودند. ابراهیم قصد صحبت ایشان کرد راهش ندادند. گفتند: «که هنوز از تو گند پادشاهی می‌آید.» (همان: ۱۰۲) و گفتگوی «ابراهیم با معتصم» (همان: ۹۸) نیز گواهی بر این ادعاست.

«روایت ابراهیم ادهم و مرد عیالوار» در زمره روایاتی است که ضمن ارائه تصویر روشنی از اوضاع اقتصادی و فقر حاکم بر مردم آن روزگار و سلطه‌طلبی لشکریان، اندوه و غم مستمندان را از عبادات و ریاضت‌های طاقت‌فرسای یک صوفیه بالاتر می‌داند.

«نقل است که عیال‌داری بود. نماز شام به خانه می‌رفت و در دست چیزی نه و همه روز رفته بود و هیچ به دست نیاورده و گرسنه و بغایت دل‌تنگ شده که با اطفال و عیال چه گویم؟ که تهی دست می‌روم و عظیم، پردرد و اندوه، می‌رفت. ابراهیم را دید، ساکن نشسته. گفت: یا ابراهیم! مرا از تو غیرت می‌آید که چنین ساکن و فارغ نشسته‌ای.

ابراهیم گفت: «هر چه ما کرده ایم از عبادت‌های مقبول و خیرات مبرور، آن جمله را به تو دادیم. این یک ساعت اندوه خود به ما ده.» (همان: ۹۹).

روایت «دیدار ابراهیم با پسرش» (همان: ۹۱) نماینده روحیه سخت‌گیر و ریاضت‌طلب ابراهیم است. چنانکه از شرح اجمالی افسانه ابراهیم ادهم برمی‌آید. «این داستان با ویژگی سیر زندگی‌نامه‌های معمولی صوفیان فرق دارد. روح سختگیر، نفی تمام سعادت‌های زندگی، سرتاپای آن را فراگرفته و ویژگی بزرگ آن این است که در همه مراحل، نظر منفی شدیدی نسبت به ازدواج و زندگی خانوادگی به چشم می‌خورد» (برتلز، ۱۳۸۷: ۲۴۹).

نفحات الانس: از چهار روایت در دو روایت "ابراهیم ادهم و هم‌سفری او" (جامی، ۱۳۹۴: ۳۸) و داستان عثمان عماره (همان) است که جامی پند و اندرزهای عرفانی را به منطق مکالمه درآورده. این دو روایت نیز بازنویسی از طبقات الصوفیه است. حتی در روایت مبتنی بر گفتگوی "ابراهیم ادهم و هم‌صحبتی او در راه" که در هر سه اثر مشترک است (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۹ / عطار، ۱۳۹۳: ۹۹ / جامی، ۱۳۹۴: ۳۸) عطار تصویری والاطر از ابراهیم نشان می‌دهد.

«ابراهیم گفت: «من تو را دوست بودم و دوستی من تو را، عیب تو بر من پوشید. من از دوستی تو خود بنه دیدم که نیکی می‌کنی یا بد»» (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۹).

«گفت: در تو هیچ عیبی ندیده‌ام. زیرا که در تو به چشم دوستی نگاه کرده‌ام لاجرم هرچه از تو دیده‌ام مرا خوش آمده است» (عطار، ۱۳۹۳: ۹۹).

«ابراهیم گفت: من تو را دوست بودم دوستی عیب تو بر من پوشید. من از دوستی تو خود ندیدم که نیک می‌کنی یا بد» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۶).

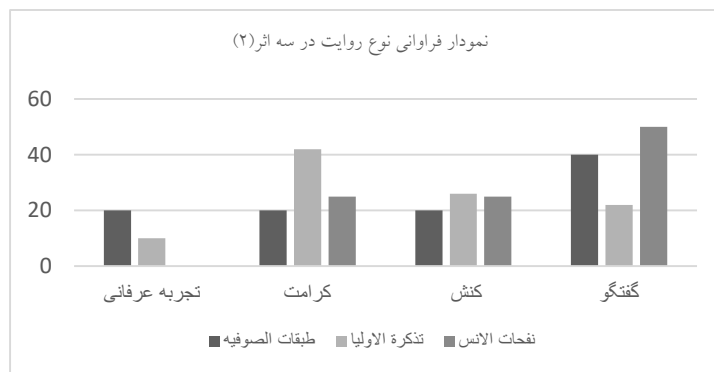
درون‌مایه روایت انصاری و جامی، ندیدن عیوب و عیب‌جویی نکردن به خاطر دوستی و در روایت عطار زیبانگری است.

جامی در ادامه، با رعایت بی‌طرفی و هرگونه اظهارنظر در روایت «ابراهیم علی بکار و ...» جمله «از این چهار، ابراهیم ادهم و حذیقه کم است و علی بکار نزدیک به علما مه

است» (همان: ۳۸). را حذف و از مجموع چهار روایت دو روایتش را با موضوع اخلاقی و دو روایت را با موضوع اعتقادی بیان می‌کند.

نمودار (۲) نشان می‌دهد که تأکید عطار بیشتر بر روایت‌های کرامت و روایات کنشی است. ذهنیت خاص عطار که به برتری بخشی اولیاء بر مردم عادی و ویژه شمردن آنها معطوف است در این موضوع نقش داشته است؛ چنان‌که در توصیف و القاب هم مبالغه‌های او و استفاده از صفات ارزشی فراوان‌تر بوده است.

در نفحات الانس روایت بیان تعالیم از طریق گفتگو در شرح حال ابراهیم ادهم فراوانی بیشتری دارد؛ چرا که جامی تا حد زیادی به شیوه‌های استدلالی نظر دارد تا شاعرانه و ارزشی.



۶-۵ زاویه دید در سه اثر

در اغلب موارد، حکایات طبقات‌الصوفیه انصاری با عبارت "شیخ الاسلام گفت" آغاز می‌شود. در این باب از پنج روایت، سه روایت، راوی سوم شخص به نقل از راوی (شیخ الاسلام) و دو روایت "توبه ابراهیم" و "ابراهیم ادهم و همسفر او" (انصاری، ۱۳۶۳: ۶۹) راوی دانای کل است.

از هفتادونه روایت عطار، پنجاه روایت با عبارت "نقل است" آغاز می‌شوند. بیان هشت تجربه عرفانی با زاویه دید اول شخص و از زبان خود ابراهیم نشان از تسلط و توان داستان پردازی عطار است. برخی روایت‌ها از زاویه دید دانای کل محدود مثل

گفتگوی "ابراهیم ادهم با درویش" (عطار، ۱۳۹۳: ۹۵) راوی مشاهده‌گری منفعل است و در داستان نقشی ندارد و روایت با زاویه‌دید دانای کل نامحدود مانند روایت "توبه ابراهیم ادهم" (همان: ۸۷) نقل شده‌اند.

در نفحات الانس، صرفاً روایت «عثمان عماره» (جامی، ۱۳۹۴: ۳۸) به نقل از راوی است که خود یکی از شخصیت‌های داستان است و داستان از زبان اول شخص نقل می‌شود و سه روایت دیگر زاویه دید سوم شخص و دانای کل است.

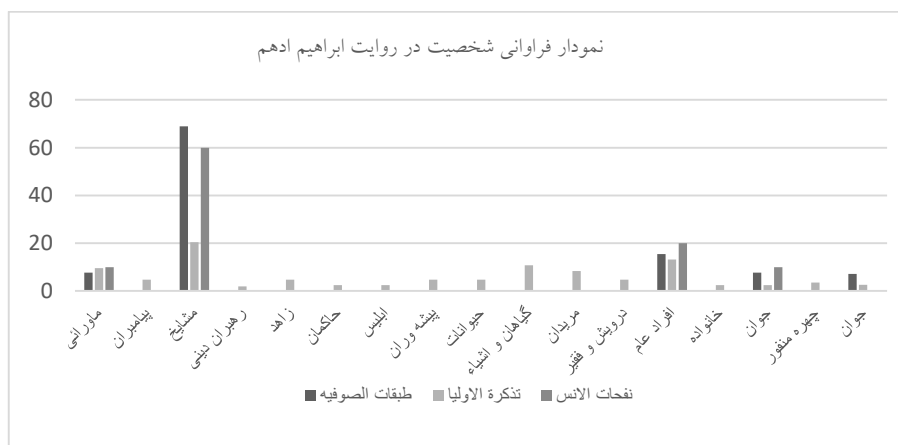
۶-۶. شخصیت‌ها در سه اثر

شخصیت را از جنبه‌های مختلف می‌توان بررسی کرد، یکی از این جنبه‌ها از نظر نقش کنش است یعنی نقشی که به عنوان کنشگر در داستان بر عهده دارد (اخوت، ۱۳۹۴: ۱۳۰) و کنش یا حادثه وسیله‌ای است برای افشاکردن شخصیت‌ها (براهمی، ۱۳۹۳: ۲۱۷). در طبقات الصوفیه، صوفیان و مشایخ شخصیت‌های اصلی و تأثیرگذار و پرکاربردی در روایت ابراهیم ادهم هستند و فقط در روایت "توبه ابراهیم" هاتف شخصیت اصلی است که در کنار آنها شخصیت‌های بعضاً نوعی و افراد عام در قالب شخصیت‌هایی فرعی دیده می‌شوند.

در تذکرة الاولیاء با توجه به تعدد روایات مربوط به ابراهیم ادهم و عام و مردمی بودن مخاطبان تذکره، بیشترین کاربرد شخصیت از آن افراد و نام‌های عام است. حیوانات و جماداتی مانند سنگ، آینه و شخصیت‌های فوق طبیعی یا ماورایی مانند هاتف و جبرئیل، بعد از آن نام صوفیان، حاکمان، پیامبران، به ترتیب بیشترین شخصیت‌های روایات عطار هستند. در این روایت، شخصیت‌های منفور مانند مست و مسخره به چشم می‌خورد. نکته قابل توجه این است که در روایت ابراهیم، جمادات و یا حیوانات جزو شخصیت‌های فعال یا تأثیرگذار هستند؛ مانند روایت "آهو و ابراهیم ادهم" (عطار، ۱۳۹۳: ۸۸) و یا "قربوس و ابراهیم" در ماجرای "توبه ابراهیم" (همان).

در نفحات الانس نیز به پیروی از طبقات، بیشترین کاربرد شخصیت از آن مشایخ است.

در (نمودار ۳). از نظر فراوانی شخصیت، مشایخ در طبقات الصوفیه و در نفحات الانس فراوانی بیشتری دارند در تذکره الاولیاء هیچ طبقه‌ای از طبقات اجتماعی به دست فراموشی سپرده نشده است.



۶-۷ نتیجه‌گیری

شرح زندگی مملو از روایات شگفت و جذاب و کرامات مربوط به ابراهیم ادهم نه تنها در آثار صوفیه بلکه در آثار تاریخی نیز منعکس شده است. هر نویسنده‌ای مطابق با تفکر و چشم‌اندازهای فرهنگی و عقیدتی خود یا اقتضائات زمان، زندگی او را ترسیم کرده است. در طبقات الصوفیه، تذکره الاولیاء و نفحات الانس گزارش مربوط به ابراهیم ادهم گاه مشابه و گاه متفاوت است.

در طبقات الصوفیه گزارش‌های تاریخی بیشتر است و گویی نویسنده در پی مستندکردن شرح حال ابراهیم ادهم است. او ابراهیم ادهم را در کنار دیگر صوفیان از جمله علی بکار مطرح می‌کند و حتی علی بکار را بر ابراهیم ادهم برتری می‌بخشد. شیوه تدوین اثر (که آن را در جلسه درس برای مریدان و شاگردانش تقریر می‌کرد) و اغراض

نویسنده که مبتنی بر برتری بخشیدن به تصوف به طور کلی و ذهنیت عقیدتی خاص داشتن (تبیین مبانی تصوف مطابق با عقاید حنبلی) باعث شده که ابراهیم ادهم از نظر انصاری، صرفاً یک صوفی زاهد، متوکل و مبادی آداب باشد.

در تذکرة الاولیاء از ابراهیم یک چهره حماسی عرضه می‌شود و عطار او را نه تنها در اجتماع بلکه در کل جهان واجد برتری می‌شمارد؛ چرا که ریاضت کشیدن به آینه‌صفت شدن این شخصیت می‌انجامد و منزلت ویژه‌ای پیدا می‌کند. همچنین، با توجه به نگاه انسان‌مدار عطار، ابراهیم ادهم از سوی او انسانی پوینده در مسیر انسانیت و زاهدی ملامت‌جو، آزاداندیش و ناقد، مبارز و شهیدی مردمی معرفی می‌شود.

جامی با اینکه بخش‌هایی از گزارش انصاری را در اثرش نقل می‌کند، اما در مورد ابراهیم ادهم کمتر از انصاری به کشف و کرامت توجه داشته و بیشتر بر استدلال و گفتگو تأکید دارد. این موضوع حاکی از تفاوت ذهنیت او نسبت به کمالات مشایخ با انصاری یا توجه به انتظارات مخاطب در این دوره بوده است.

اگر تجارب عرفانی مشایخ را با کرامات نقل‌شده از یک مقوله بدانیم می‌بینیم که انصاری از این منظر مانند عطار بر روایات کراماتی و خارق‌العاده ابراهیم ادهم بیشتر از جامی توجه داشته است؛ در حالی که جامی بر اخلاق‌مداری وی تأکید می‌ورزد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

۱. قرآن کریم. (۱۳۶۷)، ترجمه الهی قمشه‌ای، تهران: بنیاد نشر قرآن.
۲. ابن الجوزی، جمال‌الدین ابوالفرج، (۱۴۱۷ق)، صفه الصفوه، مصحح: اللادقی الطبعة الثانی. بیروت: دارالمعرفه،
۳. ابن خلکان، شمس‌الدین بن محمد، (۱۴۱۷ق)، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، یوسف علی طویل و مریم قاسم طویل، بیروت: ادارالکتب العلمیه.
۴. ابن عساکر، علی بن الحسین، (۱۴۲۱ق)، تاریخ دمشق الکبیر، محقق: ابو عبدالله علی عاشور الجنوبی بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۵. ابن عماد، شهاب الدین عبدالحی بن احمد، (۱۹۸۸)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، به تحقیق عبدالقادر الأرناؤوط، دمشق: دار ابن کثیر.
۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۰۷ق)، البدایة و النهایة، به تحقیق عبدالقادر الارناؤوط، بیروت: دارالفکر.
۷. ابن نجار البغدادی، محمد بن محمود، (۱۴۲۵ق)، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، انتقاء ابن الدمیاطی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، (۱۳۴۶ه.ش)، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
۹. ابونعیم، احمد بن عبدالله، (بی تا)، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، گردآورنده: کمال یوسف حوت، قاهره: دار أم القرى.
۱۰. ----- (۱۴۱۸ق)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، به تحقیق مصطفی عبدالقادر، عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۱. اخوت، احمد، (۱۳۹۲)، دستور زبان داستان، اصفهان: فردا.
۱۲. الصفدی، صلاح الدین خلیل، (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، محقق / مصحح: احمدالارناؤوط، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۳. انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۶۳)، طبقات الصوفیه، تصحیح: محمد سرور مولایی، تهران: توس.
۱۴. براهنی، رضا، (۱۳۹۲)، قصه نویسی، تهران: نگاه.
۱۵. جامی، عبدالرحمن، (۱۳۹۴)، نفحات الانس، تصحیح و مقدمه: محمود عابدی، تهران: سخن.
۱۶. الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (بی تا)، تاریخ الاسلام والاعلام، محقق: سعد یوسف محمود ابو عزیز القاهرة: المكتبة التوفیقیة.
۱۷. ----- (۱۴۱۴ق)، سیر اعلام النبلاء، محقق / مصحح: شعیب الأرناؤوط، الطبعة الحادیة العشره، بیروت: موسسه الرساله.
۱۸. رضوانیان، قدسیه، (۱۳۸۹)، ساختار داستانی حکایت های عرفانی، تهران: سخن.
۱۹. سلمی، محمد بن حسین، (۱۴۲۴ه.ق)، طبقات الصوفیه، بیروت: الکتب العلمیه.
۲۰. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (۱۳۸۲ه.ق)، الأنساب، مصحح: عبدالرحمن بن یحیی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
۲۱. عطّارنیشابوری، فریدالدین، (۱۳۹۳)، تذکره الاولیاء، به کوشش: محمد استعلامی، تهران: زوار.

۲۲. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، ابوعلی عثمانی، (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیری، محقق / مصحح: بدیع-الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. کتبی، محمدبن شاکر، (بی تا)، فوات الوفيات و الذیل علیها، به کوشش عباس احسان، قم: الشریف الرضی.
۲۴. مستملی بخاری، اسماعیل، (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تهران: اساطیر.
۲۵. مجتبیایی، فتح الله، (۱۳۹۳). «ابراهیم ادهم»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۰۳-۴۰۷.

ب) مقالات:

۲۶. ابوالبشری، پیمان. علی یحیایی. غلامحسین نوعی، (۱۳۹۰)، «روایت ها و عناصر داستان زندگی ابراهیم ادهم و نسبت آن با باورها و آداب بودایی»، جستارهای ادبی، شماره ۱۷۵، صص ۳۵-۵۰.
۲۷. غلامحسین زاده، غلامحسین، (۱۳۸۶)، «تحلیل شخصیت داستانی ابراهیم ادهم براساس مثنوی مولوی»، مجله پژوهش های ادبی، شماره ۱۶، ۱۶۱-۱۸۲.
۲۸. مؤذنی، علی محمد، محمد راغب، (۱۳۹۰). «توبه ابراهیم ادهم از منظر روایت شناسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۷۹، صص ۱-۲۰.
۲۹. هاتفی مجومرد، غلامرضا، امیرحسین همتی، اصغر رضاپوریان، (۱۳۹۶)، «یک حکایت و هشت روایت از توبه ابراهیم ادهم». ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شماره ۴، صص ۲۴۳-۲۷۸.